t.me/DaneshSad

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

نمادهای درس:

سیمرغ: نماد حضرت حق،
طاوس: نماد زاهد و عابدی که تنها به فکر بهشت است.
بلبل: نماد افرادی که گرفتار عشق ظاهری شده اند.
چین: نماد زیبایی های دنیا
کوه قاف: نماد بارگاه الهی
دست شاهان: نماد مقام و موقعیت های دنیایی
ذرّه: هدف ها و آرزوهای کوچک

هدهد: نماد راهنما، انسان کامل
باز: نماد انسان های مقام دوست و دنیاپرست
مرغان: نماد همه انسان ها یا سالکان طریقت
دریا: نماد موانع راه عشق
گُل: نماد عشق ناپایدار و زودگذر
خورشید: نماد معشوق حقیقی و هدف ارزشمند

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

قلمرو زبانی: نکات دستوری: مجمعی: مفعول/ کردند: ماضی ساده/ مرغان: نهاد/ جهان: مضاف‌الیه/ آنچه: نهاد/ بودند: غیراسنادی (وجود داشتند.)/ آشکارا: قید/ و: واو عطف/ نهان: معطوف به قید

قلمرو ادبی: آشکارا، نهان: تضاد/ آشکارا و نهان: کنایه از همه/ مرغ: نماد سالکان، انسان‌ها/ جهان، نهان: جناس/ واج‌آرایی: تکرار مصوت «آ»

قلمرو فکری: همهٔ پرندگان جهان چه شناخته شده و چه ناشناخته، گرد هم آمدند.

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

قلمرو زبانی: نکات دستوری: جمله (همگی): نهاد/ گفتند: ماضی ساده/ این زمان: گروه قیدی/ در: حرف اضافه/ روزگار: متمم/ نیست: فعل اسنادی/ خالی: مسند/ هیچ: صفت مبهم/ شهر: نهاد برای فعل «نیست»/ از: حرف اضافه/ شهریار: متمم

قلمرو ادبی: شهر: مجاز از سرزمین / جمله، هیچ: تضاد

قلمرو فکری: همگی گفتند که در این زمان، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست.

(مفهوم: تاکید بر لزوم وجود راهنما در طریق عرفان)

چون بُوَد کاقلیم ما را شاه نیست بیش از این بی شاه بودن راه نیست

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چون: مسند/ بُوَد: فعل اسنادی/ نهاد جمله ← بی شاه بودن اقلیم ما / که: حرف ربط وابسته‌ساز/ را: نشانه حرف اضافه (برای)/ اقلیم: متمم/ ما: مضاف‌الیه/ شاه: نهاد/ نیست: غیر اسنادی (وجود ندارد) / بیش از این: گروه قیدی/ بی شاه بودن: نهاد/ راه: مسند/ نیست: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: شاه، راه: جناس/ را، راه: جناس/ واژه‌آرایی : تکرار واژه «شاه» راه نیست: کنایه از مصلحت نیست، درست نیست. عطار در جایی دیگر از منطق الطیر می گوید:

گرچه ما را خود ستودن راه نیست کآنک او خود را ستود آگاه نیست

تعبیری امروزی «این راهش نیست» تقریباً نزدیک به همین مفهوم است.

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: چگونه سرزمین ما پادشاه ندارد؟ درست نیست که بیشتر از این، بدون پادشاه بمانیم.

(مفهوم: لزوم وجود رهبر در طریقت)

هدهد که پرنده دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: «ای یاران، من بیشتر از هم ه شما جهان را گشته ام و از اطراف و اکناف گیتی آگاهم. پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست؛ از هرچه گمان توان کرد، زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی بی مانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی تواند ذره ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟ سالها پیش نیم شبی از کشور چین گذشت و پری از پرهایش بر آن سرزمین افتاد. آن پَر چنان زیبا بود که هرکه آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک پرتوی از آن پر است! شما که خواستار شهریاری هستید، باید او را بجویید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید که رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.»

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: اکناف: ج کنف، اطراف، کناره ها

نکات مهم دستوری:

س ۱ : یاران: منادا (بعد از منادا،فعل به قرینه معنایی حذف شده است.)/ گشته‌ام: غیر اسنادی (جستجو کرده‌ام)/ اطراف و اکناف: مترادف/ آگاهم ← آگاه : مسند/ م: مخفف فعل اسنادی/

س۲: ما پرندگان را← برای ما پرندگان.. : ما: متمم/ را: حرف اضافه «برای»/ پرندگان: بدل از«ما»/ پیشوا: نهاد/ و: واو عطف/ شهریار: معطوف به نهاد/ است: غیراسنادی (وجود داشتن)/ در پس: حرف اضافه مرکب/کوه: متمم/ قاف: مضاف‌الیه/ بلندترین کوه روی زمین: بدل از کوه قاف← (بلندترین: صفت عالی، کوه: بدل، روی: مضاف‌الیه، زمین: مضاف‌الیه مضاف‌الیه)

س۳ :

*او را همتایی نیست: ← «را» حرف اضافه (برای) / او: متمم / همتا: نهاد/ نیست: غیراسنادی (وجود ندارد.)

*از هرچه گمان توان کرد، زیباتر است:← از: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ چه: متمم / [می] توان گمان کرد: فعل غیر شخصی/ زیباتر: مسند/ است: فعل اسنادی

*شکوه و جلالی بی‌مانند دارد← شکوه: مفعول/و: واو عطف/ جلال: معطوف به مفعول/ بی‌مانند: صفت/ دارد: مضارع ساده.

س ۴:

*در توان ما نیست← در: حرف اضافه/ توان: متمم/ ما: مضاف الیه/ نیست: غیر اسنادی (وجود ندارد)

*چه کسی تواند ← چه: قید پرسش/ کسی: نهاد/ تواند: مضارع اخباری (می تواند)

س۵ : هست: وجود دارد.

t.me/DaneshSad

شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرفِ ژرف

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: شگرف: قوی، نیرومند

نکات دستوری: شیرمرد: نهاد/ شگرف: صفت برای« شیرمرد»/ باید (لازم است): فعل (برخی از همکاران «باید» را قید می دانند که فعل «باشد» بعد از آن حذف شده است.)/ «را» حرف اضافه به معنای «برای» (برای این راه) /راه: متمم/ زان که: حرف ربط وابسته‌ساز/ ره: نهاد/ دور: مسند/ است: فعل اسنادی/ و : حرف ربط هم پایه‌ساز / دریا: نهاد/ ژرف: مسند/ ژرف (دومی): صفت/ در پایان مصراع دوم، فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: دریا: نماد راه دشوار و سخت/ شیرمرد: کنایه از دلیر/ واج‌آرایی: تکرارصامت «ر»/ ژرفِ ژرف : کنایه از بسیار دشوار/ راه: استعاره از عشق و معرفت

قلمرو فکری: برای پیمودن راه عشق یا عرفان، فردی شجاع و نیرومند نیاز است؛ زیرا راهی طولانی می باشد و مانند دریایی بسیار عمیق است. (مفهوم: اشاره دارد به سفتی راه عشق (سیر و سلوک)

پرندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده ایم؛ ما از خطرات راه نمی هراسیم؛ ما خواستار سیمرغیم! هدهد گفت: «آری آن که او را شناسد، دوری او را تحمل تواند کرد و آنکه بدو رو آرد، بدو تواند رسید. اما چون از خطرات راه اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: «من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه می توانم در جست وجوی سیمرغ، این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟ هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

قلمرو زبانی: نکات مهم دستوری:

س ۱: مشتاقِ دیدارِ سیمرغ ← مشتاق: مسند/ دیدار: مضاف‌الیه/سیمرغ: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / همه: نهاد/ فریاد: مفعول / خواستار سیمرغیم: خواستار: مسند/ سیمرغ: مضاف‌الیه / یم: مخفف فعل اسنادی

س۲: تحمل نتواند کرد ← نمی‌تواند [که] تحمل کند/ رو آرد: مضارع التزامی (رو بیاورد)/ به او نتواند رسید: نمی‌تواند (مضارع اخباری) به او برسد (مضارع التزامی)

س ۳ : من گرفتار عشق گُلم ← من : نهاد/ گرفتار: مسند/ عشق : مضاف‌الیه/ گل: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ م: مخفف فعل اسنادی (هستم).

س ۴: این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم: [من: نهاد] / این: صفت اشاره/ سفر: مفعول/ پُرخطر: صفت/ بر: حرف اضافه/ خود: متمم/ هموار: مسند/ کنم: فعل اسنادی/ زیبایی محبوب تو: زیبایی : نهاد/ محبوب مضاف‌الیه/ تو: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / بیش (بیشتر): مسند

گُل اگر چه هست بس صاحب جمال حُسن او در هفته ای گیرد زوال

قلمرو زبانی: نکات دستوری: گُل: نهاد/ اگرچه: حرف ربط وابسته‌ساز/ هست: فعل اسنادی/ بس: قید/ صاحب‌جمال: مسند/ حُسن: نهاد/ او: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ هفته ای: متمم / زوال گیرد: فعل مرکب

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: گُل: نماد زیبایی های زودگذر- عشق ناپایدار / هفته: مجاز از مدت اندک/ زوال گرفتن: کنایه از نابودی ، محو شدن

قلمرو فکری: گُل هر چند بسیار زیباست، ولی زیبایی او در مدتی کوتاه از بین می رود.

(مفهوم: گذرا بودن زیبایی ها و تعلقات دنیوی)

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی ام. روزگاری دراز در بهشت به سر برده ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم باز گردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست. هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.»

نکات مهم دستوری:

س ۱ : من مرغ بهشتی ام ← من: نهاد / مرغ: مسند/ بهشتی: صفت نسبی / م : مخفف فعل اسنادی (هستم)

س۲ : آن، این است ← آن : نهاد/ این: مسند/ است: فعل اسنادی/ معذور دارید: فعل مرکب

س ۳: مرا با سیمرغ کاری نیست ← «را» به معنای حرف اضافه «برای»/ من: متمم (برای من) / با: حرف اضافه/ سیمرغ: متمم / کاری: نهاد / نیست: غیراسنادی (وجود ندارد)

س۴ : در برابر : حرف اضافه مرکب / سیمرغ: متمم

هر که دانـد گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز

قلمرو زبانی: نکات دستوری:هر که: نهاد/ داند (بتواند): مضارع التزامی/ گفت: ماضی ساده/ خورشید: متمم/ راز: مفعول/ کی: قید پرسش/ تواند (می تواند) : مضارع اخباری/ از: حرف اضافه/ یک: صفت شمارشی/ ذرّه: متمم/ بازماند (باز بماند): مضارع التزامی

قلمرو ادبی: خورشید: استعاره از خداوند/ راز گفتن: کنایه از به قرب رسیدن، نزدیک شدن / بازماندن از کسی: کنایه از نرسیدن به مقصود / ذرّه: استعاره از دلبستگی‌های ناچیز (در اینجا: بهشت منظور است)/ ذره: نماد کوچکی/ خورشید: نماد عظمت در اینجا خداوند/ راز، باز: جناس/ با، باز: جناس/ کی تواند؟: پرسش انکاری

قلمرو فکری: کسی که می‌تواند به خدا تقرب جوید، چگونه می‌تواند به چیزهای کوچک (فرعیات) عشق بورزد؟

(مفهوم: برتری عشق حقیقی بر همه چیز)

آنگاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می نشاندند و با خویشتن به شکار می بردند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده ام تا روی دست شاهان جا گرفته ام. پیوسته با آنان بوده ام و برای آنان شکار کرده ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان های بی آب و علف در جست و جوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

قلمرو زبانی: نکات مهم دستوری:

س ۱ : روی : حرف اضافه / شست: متمم

س۲: چه جای آن است ← چه: صفت پرسشی / جای: نهاد/ آن: مضاف‌الیه / است: غیر اسنادی (وجود دارد)

t.me/DaneshSad

س ۳: آن به‌ که مرا نیز معذور دارید.← آن: نهاد / به (بهتر): مسند/ فعل «است» به قرینه معنایی حذف شده است./ مرا: مفعول/ نیز: قید/ معذور دارید: فعل مرکب

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مشتی بی خبر

قلمرو زبانی: نکات دستوری: بعد از آن: گروه قیدی/ مرغان: نهاد/ دیگر: صفت مبهم/ سر به سر: قید/ عذرها: مفعول/ گفتند: ماضی ساده/ مشتی: بدل / بی خبر: صفت

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»/ مرغ: نماد سالکان طریقت/ بی خبر: کنایه از ناآگاه/ بیت تشخیص دارد.

قلمرو فکری: سپس همه پرندگان دیگر، آن گروه ناآگاه ، عذرها آوردند.

اما هدهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغان جملگی شیدا و دلباخته گشتند؛ بهانه ها یک سو نهادند و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند. اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابان ها راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آنگاه برای انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، قرعه زدند. قضا را قرعه به نام هدهد افتاد پس بیش از صدهزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز درآمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک بود، هرچه می رفتند، پایان راه پیدا نبود هدهد به مهربانی به همه جرئت می داد اما دشواری های راه را پنهان نمی ساخت.

قلمرو زبانی: نکات مهم دستوری:

س ۱: پاسخ: مفعول/ رد کرد: فعل مرکب / سخن راند: فعل مرکب / مرغان: نهاد/ جملگی : بدل برای مرغان / شیدا: مسند / و: واو عطف/ دلباخته: معطوف به مسند/ گشتند: فعل اسنادی

س ۳: آنان را رهنمون شود← «را» فک اضافه است: رهنمونِ آنها شود. (رهنمون: مسند/ آنها: مضاف‌الیه/ شود: فعل اسنادی) / قضا را قرعه به نام هدهد افتاد:← «را» به معنای «از» (از قضا (اتفاقا): قید/ قرعه: نهاد/ به: حرف اضافه/ نام: متمم/ هدهد: مضاف‌الیه / افتاد: ماضی ساده.)

گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگه است

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: وادی: سرزمین، صحرا و بیابان

نکات دستوری: گفت: ماضی ساده/ «را» فک اضافه است. (هفت وادی در راهِ ما است.)/ هفت وادی: نهاد/ در: حرف اضافه/ ره: متمم/ ما: مضاف‌الیه/ است: غیر اسنادی (وجود دارد)/ چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ گذشتی: ماضی ساده/ [از: حرف اضافه محذوف] /هفت: صفت شمارشی/ وادی: متمم/ درگه: نهاد/ است: غیر اسنادی (وجود دارد.)

✓ نکته: «را» در مصراع اول را می‌توان حرف اضافه «برای» شمرد: «برای ما هفت وادی در راه است». در این صورت، «ما» متمم است.

قلمرو ادبی: وادی: مجاز از بیابان

قلمرو فکری: هدهد گفت: در راه ما، هفت بیابان (هفت مرحله) وجود دارد، وقتی از این هفت مرحله گذشتیم، به درگاه سیمرغ خواهیم رسید.

t.me/DaneshSad

وانیامد در جهان زین راه کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

قلمرو زبانی: نکات دستوری: وانیامد: فعل پیشوندی/ در: حرف اضافه/ جهان: متمم/ ز: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ راه: متمم/ کس: نهاد/ نیست: فعل اسنادی/ از: حرف اضافه/ فرسنگ: متمم/ آن: مضاف‌الیه/ آگاه: مسند/ کس: نهاد

قلمرو ادبی: فرسنگ: مجاز از مسافت/ راه: استعاره از عشق به سیمرغ (عشق الهی)/ واج‌آرایی: تکرار صامت«س»

قلمرو فکری: تاکنون از کسانی که این راه را پیموده اند کسی برنگشته است. هیچ کس از مسافت آن آگاه نیست.

(مفهوم: بی پایانی و برگشت ناپذیر بودن راه عشق)

وادی نخست: طلب

چون فروآیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: وادی: سرزمین، صحرا و بیابان/ طلب: اولین قدم در تصوّف است و آن حالتی است که در دل سالک پیدا می‌شود و او را به جستجوی معرفت و حقیقت وامی دارد./ تعب: رنج و سختی

نکات دستوری: چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ فروآیی: مضارع التزامی/ به: حرف اضافه/ وادی: متمم/ طلب: مضاف‌الیه / زمان: گروه قیدی/ صد: صفت شمارشی/ تعب: نهاد.

✓برای ضمیر «ت» در «پیشت» می توان دو نقش نظر گرفت:

۱-مضاف‌الیه: هر زمانی صد تعب پیشت می آید»

۲- متمم: هر زمانی صد تعب برای تو پیش می آید.

قلمرو ادبی: وادی طلب: اضافه تشبیهی/ صد: نماد کثرت

قلمرو فکری: وقتی که به مرحله طلب برسی، هر لحظه با رنج و سختی‌های فراوانی برای تو پیش می آید.

(مفهوم: همراهی رنج و طلب)

مال اینجا بایدت انداختن مُلک اینجا بایدت درباختن

قلمرو زبانی: نکات دستوری:

✓ ت : در «بایدت» در هر دو مصراع می تواند «متمم» یا «مضاف‌الیه» باشد.

۱- متمم بودن «ت»: ← اینجا انداختن مال برای تو باید. اینجا درباختن مُلک برای تو باید.

(اینجا: قید/ انداختن: نهاد/ مال: مضاف‌الیه/ برای: حرف اضافه/ تو: متمم/ باید (لازم است): فعل/ اینجا: قید/ درباختن: نهاد/ مُلک: مضاف‌الیه/ برای: حرف اضافه/ تو: متمم/ باید (لازم است): فعل

۲- مضاف‌الیه بودن «ت»: ← اینجا انداختن مالت باید. اینجا درباختن ملکت باید.

(اینجا: قید/ انداختن: نهاد/ مال: مضاف‌الیه/ ت: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ باید (لازم است): فعل/ اینجا: قید/ درباختن: نهاد/ مُلک: مضاف‌الیه/ ت: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ باید (لازم است): فعل

قلمرو ادبی: درباختن: کنایه از رها کردن/ مُلک درباختن: از دست دادن امکانات دنیوی/ درباختن:کنایه از فدا کردن/ ملک: زمین و آنچه در تصرف شخص باشد. مجازاً مال و ثروت

قلمرو فکری: در وادی طلب باید مال و ثروت را رها کنی و از همه دارایی های خود صرف نظر کنی.

(مفهوم: رها کردن وابستگی ها و تعلقات در راه عشق)

t.me/DaneshSad

وادی دوم: عشق

بعد از این وادی عشق آید پدید غرقِ آتش شد کسی کانجا رسید

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: وادی: سرزمین، صحرا و بیابان

نکات دستوری: بعد: قید/ از: حرف اضافه/ این: متمم – مرجع ضمیر: وادی طلب/ وادی: نهاد/ عشق: مضاف‌الیه/ آید (شود): فعل اسنادی/ پدید: مسند/ غرق: مسند/ آتش: مضاف‌الیه/ شد: فعل اسنادی/ کسی: نهاد /که: حرف ربط وابسته‌ساز/ آنجا: قید/ رسید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: وادی عشق: تشبیه/ غرق آتش: اضافه استعاری/ غرق شدن: تمام وجود را فراگرفتن/ غرق آتش شد: متناقض نما / آتش: استعاره از عشق / واج‌آرایی: تکرار صامت «د»

قلمرو فکری: پس از مرحلهٔ طلب، وادی عشق پدیدار می‌شود. هر کس که به آن‌جا راه یافت، همهٔ وجودش را سوز و گداز عشق پُر می کند. *(مفهوم: پرسوز و گداز بودن وادی عشق)*

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو سوزنده و سرکش بود

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: گرم رو: مشتاق، به شتاب رونده، کوشا

نکات دستوری: آن [کسی]: نهاد/ عاشق: مسند/ باشد: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ چون: حرف اضافه/ آتش: مسند/ بوَد: فعل اسنادی/ گرم‌رو: مسند/ سوزنده: معطوف به مسند/ و: واو عطف/ سرکش: معطوف به مسند/ بوَد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: گرم رو: کنایه از چالاک و سریع بودن/ سرکش: ایهام ← ۱- نافرمان و سرکش ۲- شعله ور شدن/ سوزنده: کنایه از نابود کننده/ سرکش بودن عشق: تشخیص/ گرم رو بودن: کنایه از مشتاق بودن، سریع بودن/ تشبیه عاشق به آتش/ گرم← ایهام تناسب: ۱- سریع ۲- در معنای «گرم» با آتش تناسب دارد./ گرم رو: حس‌آمیزی

قلمرو فکری: عاشق واقعی آن کسی است که همانند آتش، مشتاق، سوزان و سرکش باشد.

(مفهوم: پرشور بودن عاشق راه حقیقت)

وادی سوم: معرفت

بعد از آن بنمایت پیش نظر معرفت را وادی ای بی پا و سر

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: وادی: سرزمین، صحرا و بیابان

نکات دستوری: بعد: قید/ از: حرف اضافه/ آن: متمم- مرجع ضمیر: وادی عشق / بنماید: فعل مضارع اخباری (می نماید)/ «ت»: مضاف‌الیه مضاف‌الیه← پیش نظرت / نظر: مضاف‌الیه/ «را»: فک اضافه: وادیِ بی پا و سرِ معرفت / وادی: نهاد/ بی پا و سر: صفت/ معرفت: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: بی پا و سر:کنایه از بی انتها بودن / وادی معرفت: اضافه تشبیهی/ نظر: مجاز از چشم/ پا و سر و نظر: مراعات نظیر

قلمرو فکری: پس از مرحله عشق، وادی بی‌حد و مرز معرفت، در پیش چشمت آشکار می‌شود.

(مفهوم: بی انتهایی وادی معرفت و شناخت)

t.me/DaneshSad

چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سپهر: آسمان / عالی صفت: ارجمند، ارزشمند

نکات دستوری: چون: حرف ربط وابسته‌ساز / بتابد: مضارع التزامی / آفتاب: نهاد / معرفت: مضاف‌الیه / از: حرف اضافه / سپهر: متمم / این: صفت مضاف‌الیه / ره: مضاف‌الیه / عالی‌صفت: صفت مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: آفتاب معرفت: اضافه تشبیهی / آفتاب، سپهر، تابیدن: مراعات نظیر / ره: استعاره از راه، سیر و سلوک

قلمرو فکری: وقتی نورِ معرفت از آسمان این راهِ ارزشمند بتابد... (این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است.)

هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش

قلمرو زبانی: معنی واژه: صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار.

نکات دستوری: هریکی: نهاد / بینا: مسند / شود (می‌شود): فعل اسنادی–مضارع اخباری / بر: حرف اضافه / قدر: متمم / خویش: مضاف‌الیه / بازیابد: (باز می‌یابد): فعل پیشوندی – مضارع اخباری / درحقیقت: قید / صدر: مفعول / خویش: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: بینا شدن: کنایه از آگاهی و شناخت داشتن / در حقیقت: ایهام← ۱- قید (حقیقتاً) ۲- در مسیرحقیقت / قدر، صدر: جناس / صدر: مجاز از منزلت و مقام معنوی

قلمرو فکری: هرکسی به ظرفیت و ارزش خود پی می‌برد. در واقع از مقام و مرتبهٔ خود آگاه می‌گردد.

(مفهوم: خودشناسی سالک در مرحله معرفت)

وادی چهارم: استغنا

بعد از این وادی استغنا بود نه درو دعویّ و نه معنا بود

قلمرو زبانی: معنی واژه: وادی: سرزمین، صحرا و بیابان/ استغنا: بی‌نیازی؛ در اصطلاح بی‌نیازیِ سالک از هر چیزی جز خدا / دعوی: اد عا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی

نکات دستوری: بعد: قید / از: حرف اضافه / این: متمم– مرجع ضمیر: وادی معرفت/ وادی: نهاد / استغنا: مضاف الیه / بود: غیراسنادی (وجود داشتن) / نه: حرف ربط مزدوج–هم پایه ساز / در: حرف اضافه / او: متمم / دعوی: نهاد / حذف فعل «بود» به قرینه لفظی است./ و: حرف ربط هم پایه‌ساز / نه: حرف ربط مزدوج / [حرف اضافه و متمم حذف شده: در او] / معنا: نهاد / بود: غیراسنادی (وجود داشتن)

قلمرو ادبی: وادی استغنا: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: پس از مرحلهٔ معرفت، بیابان استغنا و بی‌نیازی است که در آن نه ادعایی وجود دارد و نه حقیقتی که نیاز به اثبات داشته باشد.

هشت جنّت نیز این جا مُرده ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است

قلمرو زبانی: معنی واژه: افسرده: سرمازده، منجمد

نکات دستوری: هشت: صفت شمارشی / جنّت: نهاد / نیز: قید / اینجا: قید / مُرده: مسند / است: فعل اسنادی / هفت: صفت

t.me/DaneshSad

شمارشی/ دوزخ: نهاد/ همچو: حرف اضافه / یخ: متمم/ افسرده: مسند/ است: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: جنّت، دوزخ: تضاد / مصراع اول: تشبیه/ مُرده بودن: کنایه از بی‌ارزش بودن/ مصراع دوم: تشبیه/ دوزخ چون یخ است: متناقض نما / یخ بودن دوزخ: کنایه از بی ارزشی

قلمرو فکری: در این وادی، هشت طبقه بهشت و هفت طبقه دوزخ ، هیچ ارزش و جلوه ای ندارند.

(مفهوم: بی ارزش شدن همه خواسته ها در راه رسیدن به قرب الهی)

وادی پنجم: توحید

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت

قلمرو زبانی: معنی واژه : وادی: سرزمین، صحرا و بیابان/ توحید: یگانه دانستن خداوند/ تفرید: دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطّار در معنی گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد. / تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوف خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست

نکات دستوری: بعد: قید/ از: حرف اضافه/ این: متمم/ مرجع ضمیر: وادی استغنا/ وادی: نهاد/ توحید: مضاف‌الیه / در هر دو مصراع، «ت» متمم است: (برای تو)/ منزل: نهاد/ تفرید: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ تجرید: معطوف به مضاف‌الیه/ در هر دو مصراع ، فعل «آید» مضارع اخباری است.(می آید)

قلمرو ادبی:وادی توحید: اضافه تشبیهی/ منزل تفرید: اضافه تشبیهی/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ت»/ تفرید و تجرید: جناس

قلمرو فکری: پس از وادی استغنا، وادی توحید پدیدار می‌شود که دل به طور کامل متوجه حق می‌شود و قلب از غیر خدا خالی می‌شود. *(مفهوم: فقط به خداوند توجه داشتن و فراموش کردن خویشتن خویش)*

روی‌ها چون زین بیابان درکنند جمله سر از یک گریبان برکنند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: روی‌ها: نهاد/ چون: حرف اضافه/ بیابان: متمم/ درکنند: فعل/ جمله: نهاد/ سر: مفعول/ از: متمم/ گریبان: متمم/ برکنند: فعل پیشوندی

قلمرو ادبی: روی در کردن[1]: ترکیب مبهمی است؛ ظاهراً کنایه از وارد شدن است./ روی: مجاز از وجود / بیابان: استعاره از وادی توحید / سر از یک گریبان بر کردن: کنایه از به وحدت رسیدن/ روی، سر،گریبان: مراعات نظیر/ بر، سر، در: جناس/ بیابان: استعاره از توحید

قلمرو فکری: سالکان وقتی به این بیابان (توحید) وارد شوند، همگی به وحدت و یگانگی می‌رسند.

(مفهوم: رسیدن به مقام اتحاد و یکانگی)

---

[1] - دکتر شفیعی کدکنی در توضیح این مصراع می نویسند:
معنی مصراع ظاهراً این است که وقتی بدین وادی روی آورند. اما در جای دیگر تعبیر «روی از ... در کردن» به یاد ندارم. چهار نسخه اصلی مراغی ۱ و ۲ و نسخه سلطنتی و ۸۱۱ «در کنند/ در کنید» دارند و ایتالیا و نسخه های جدید دیگر «برکنند». حدس می زنم در اصل گفتار عطار، ورکنند (= برکنند) بوده است.
(عطار نیشابوری، منطق الطیر، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۳، ص۷۳۵.)

t.me/DaneshSad

وادی ششم: حیرت

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: وادی: سرزمین، صحرا و بیابان/ حیرت: در لغت به معنی سرگردانی و در اصطلاح صوفیه امری است که هنگام تأمّل و حضور و تفکّر بر قلب عارفان وارد می‌شود.

نکات دستوری: بعد: قید/ از: حرف اضافه/ این: متمم- مرجع ضمیر: وادی توحید/ وادی: نهاد/ حیرت: مضاف‌الیه/ «ت» در مصراع اول متمم است←(برای تو)/ آید: مضارع اخباری (می‌آید)/ کار : نهاد/ «ت» در مصراع دوم مضاف‌الیه است: ← (کار تو) / دائم: قید/ درد: مسند / و : واو عطف / حسرت: معطوف به مسند/ آید: فعل اسنادی (می‌شود)

قلمرو ادبی: تفرید، تجرید: جناس / وادی توحید: اضافه تشبیهی / منزل تفرید و تجرید: اضافه تشبیهی / واج‌آرایی: تکرارصامت «ت»

قلمرو فکری: پس از وادی توحید، وادی حیرت پیش می آید؛ در این وادی، کار تو پیوسته درد و حسرت می‌شود.

(مفهوم: رنج و سختی کشیدن سالک در مرحله حیرت)

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیّر مانده و گم کرده راه

قلمرو زبانی:نکات دستوری: مرد: نهاد/ حیران: صفت/ چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ رسد: مضارع التزامی (برسد)/ [به: حذف شده] / این: صفت اشاره/ جایگاه: متمم/ تحیّر: متمم/ مانده [است]: ماضی نقلی / راه: مفعول / گم کرده [است]: ماضی نقلی/ در مصراع دوم فعل «است» به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو ادبی: مرد: مجاز از انسان / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» / گم کرده راه: کنایه از اوج حیرت و سرگردانی

قلمرو فکری: وقتی سالک به مقام حیرت می رسد، دچار سرگردانی و سردرگمی می‌شود و راه را گم می‌کند.

(مفهوم: خطر گمراهی در کمین سالک است.)

وادی هفتم: فقر و فنا

بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا؟

قلمرو زبانی: معنی واژه: وادی: سرزمین، صحرا و بیابان/ فقر: درویشی و در اصطلاح سالکان فنای فی الله و نیستی سالکان و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر سالکان است / فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف ناپسند است.

نکات دستوری:بعد: قید/ از: حرف اضافه/ این: متمم/ مرجع ضمیر: وادی حیرت/ فقر: نهاد/ و: واو عطف/ فنا: معطوف به نهاد/ «است» در مصراع اول غیراسنادی است./کی: قید پرسش/ بوَد: فعل اسنادی/ اینجا: قید، منظور وادی فقر و فناست/ سخن گفتن: نهاد/ روا: مسند

قلمرو ادبی: وادی فقر: اضافه تشبیهی / وادی فنا: اضافه تشبیهی/ بیت پرسش انکاری دارد.

قلمرو فکری: پس از وادی حیرت، مرحله فقر و نیستی یا به عبارتی بیرون آمدن از صفاتِ خود است. در این مرحله سخن گفتن، جایز نیست. (مفهوم: غیر قابل توصیف بودن مرحله فنای سالک)

t.me/DaneshSad

صد هزاران سایه جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو

قلمرو زبانی: نکات دستوری: صدهزاران: صفت شمارشی/ سایه: مفعول/ جاوید: صفت/ تو: نهاد/ گم شده: مسند/ بینی: مضارع اخباری (می بینی)، فعل اسنادی/ ز: حرف اضافه/ یک: صفت شمارشی/ خورشید: متمم/ تو: نقش تبعی تکرار.

قلمرو ادبی: صد هزار: مجاز از تعداد بسیار/ سایه جاوید: استعاره از تمامی مخلوقات و عارفان واصل/ خورشید: استعاره از حق و حقیقت خداوندی/ گم شدن: کنایه از محو و فنا شدن در حق

قلمرو فکری: در این مرحله سایه‌های جاوید (موجودات) را می‌بینی که به‌سبب خورشید وجود حق، گم و ناپیدا هستند.

(مفهوم: محو شدن موجودات در ذات حق تعالی/ محوکثرت در وحدت)

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا درآمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود، پیشتر می رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد. این عده قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب دربود. در خواب سروش غیبی به آنها گفت: «در خویشتن بنگرید؛ سیمرغ حقیقی همان شما هستید. ناگهان از خواب پریدند. سختی ها و رنج ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگریستند.

قلمرو زبانی : معنی واژه: سروش: پیام آور، فرشته پیام آور

نکات مهم دستوری:

س ۱: وحشت کردند: فعل مرکب/ برخی: نهاد / از پا درآمدند: عبارت فعلی / بسیاری: نهاد / زاری زار: متمم/ جان سپردند: فعل مرکب./ همت : نهاد

س۲: یار: مسند/ شان: مضاف‌الیه/ سخت: قید/ دراز: مسند

س۳: همگی: مفعول/ خواب: نهاد / دربود: فعل پیشوندی

س۴: سیمرغ حقیقی همان شما هستید ← /سیمرغ: مسند/ حقیقی: صفت/ همان: صفت اشاره/ شما: نهاد/ هستید: فعل اسنادی/ فراموش کردند: فعل مرکب

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چون: حرف ربط وابسته‌ساز/ نگه کردند: فعل مرکب/ آن: صفت اشاره/ سی: صفت شمارشی/ مرغ: نهاد/ زود: قید/ بی شک: قید/ این: صفت اشاره/ سی: صفت شمارشی/ مرغ : نهاد/ آن: صفت اشاره/ سیمرغ: مسند/ بود: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: سیمرغ: نماد خداوند / تلمیح به حدیث «من عَرفَ نفسَه فقد عَرفَ ربّه یعنی هرکس خود را شناخت خدای خویش را نیز خواهد شناخت» / سیمرغ، سی مرغ: جناس تام / زود، بود: جناس

قلمرو فکری: وقتی آن سی پرنده به خود نگاه کردند، زود فهمیدند که بی تردید این سی پرنده، خودشان سیمرغ هستند. (وقتی پرنده ها به خود نگریستند متوجه شدند که به حضرت حق رسیده اند و در او محو شده اند. مثل همان قطره که به دریا می پیوندد دیگر قطره نیست، دریاست.) (مفهوم: اتحاد سالک با حق در پایان راه سلوک)

t.me/DaneshSad

خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ سی مرغ تمام

قلمرو زبانی: نکات دستوری: خویش: مفعول/ دیدند: ماضی ساده/ سیمرغ: مسند/ تمام: صفت/ بود: فعل اسنادی/ خود: بدل از سیمرغ/ سیمرغ: نهاد / سی مرغ: مسند/ تمام: صفت

✓ترتیب جملات:

[سی مرغ] خویش را سیمرغ تمام دیدند. سیمرغ، خود، [نیز در حقیقت] سی مرغ تمام بود.

قلمرو ادبی: سیمرغ: نماد حق و خداوند / سیمرغ، سی مرغ: جناس همسان

قلمرو فکری: پرندگان، خود را سیمرغ کامل دیدند و این سیمرغ در حقیقت همان سی پرنده بود.

(آن پرندگان (سالکان) فهمیدند که در وجود حضرت حق محو شده و به بقا رسیده اند.)

(مفهوم : یکی شدن عاشق و معشوق)

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسّلام

قلمرو زبانی: معنی واژه:محو: پاک، در اصطلاح از بین بردن صفات و عادات بشری برای رسیدن به ذات خداوند/ بر دوام: همیشه

نکات دستوری: محو: مسند/ او: مضاف‌الیه/ گشتند: فعل اسنادی/ آخر: قید/ بر دوام: قید/ سایه: نهاد/ در: حرف اضافه/ خورشید : متمم/گم: مسند/ شد: فعل اسنادی/ والسّلام: شبه جمله

قلمرو ادبی: محو کسی شدن: کنایه از توجه بسیار به کسی، شیفته کسی شدن/ گم شدن: کنایه از محو شدن، به مقام فنا رسیدن/ سایه: استعاره از سالکان و واصلان/ خورشید: استعاره از معشوق ازلی، خدا

قلمرو فکری: آنها برای همیشه در ذات حق محو شدند و همچون سایه ای بودند که در خورشید وجود حق ناپدید شدند. همین و بس. (مفهوم:یکی شدن عاشق و معشوق)

کارگاه متن پژوهشی درس چهاردهم

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های «قبا»، «تعب» و «تجرید» را با توجه به بیت های زیر بنویسید.

سرو و مَهَت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی فرخی سیستانی

➢**نوعی لباس جلوبازِ بلندِ مردانه که دو طرف آن با دکمه بسته می‌شود.**

در ایـن مقام، طرب بی تعب نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید سنایی

➢ **رنج و سختی**

اولاً تجریـد شـو از هرچـه هسـت وانگهـی از خـود بشـو یکبار دسـت اسیری لاهیجی

➢**تجرید در اصطلاح تصوف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست - ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند.**

t.me/DaneshSad

۲-اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتّب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت

بعد از این وادی حیرت برای تو آید. کار تو دائم درد و حسرت آید.

بعد از این(قید) وادی(نهاد) حیرت(مضاف‌الیه) برای(حرف اضافه) تو(متمم) آید(فعل) کار(نهاد) تو (مضاف‌الیه) دائم(قید) درد(مسند) و حسرت(معطوف به مسند) آید(=شود فعل اسنادی)

۳-متن زیر را با توجه به «نقش های تبعی» بررسی کنید.

ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.

پرندگان: بدل - شهریاری: معطوف - بلندترین کوه روی زمین: بدل

قلمرو ادبی

۱-توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

بلبل (.....**نماد افرادی که گرفتار عشق ظاهری شده اند**.....)

باز (.....**نماد انسان های درباری و صاحب منصب(جاه طلب)**.....)

۲- « وجه شبه را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید در مصراع دوم، شاعر، از کدام آرایه های ادبی بهره گرفته است؟

عاشق آن باشد که چون آتش بُوَد گرم رو، سوزنده و سرکش بُوَد

وجه شبه: گرم رو، سوزنده و سرکش

گرم رو: کنایه از چالاک و سریع بودن / سرکش : ایهام (۱- نافرمان و سرکش ۲-شعله ور شدن)- تشخیص

۳-درباره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرابه آنجاست جلوه گاهم، اینجا چه کار دارم؟ سلمان ساوجی

طبق روایات نامعتبر، ابلیس به کمک طاووس و مار توانست وارد بهشت شد و آدم و حوا را فریب داد. خداوند بعد از این جریان، مار و طاووس را از بهشت اخراج کرد.

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گُل اگر چه هست بس صاحب جمال حُسن او در هفته ای گیرد زوال عطار

اگر چه گُل بسیار زیباست، ولی زیبایی او زودگذر و ناپایدار است. (مفهوم: گذرا بودن زیبایی‌ها و تعلقات دنیوی)

۲-بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیرمردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف عطار

نی حدیث راه پرخون می‌کند قصه های عشق مجنون می‌کند.

هر دو بیت به سختی های راه عشق اشاره می کنند. فقط عاشقان حقیقی می توانند این راه را طی کنند.

۳-هر بیت زیر،یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟

الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هرکه فانی شد ز خود،مردانه ای است عطار

وادی هفتم(فقر و فنا)

ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟ سنایی

وادی اول(طلب)

t.me/DaneshSad

پ)چشم بگشا به گستان و ببین جلوهٔ آبِ صاف در گل و خار هاتف اصفهانی

وادی پنجم(توحید)

٤-با توجه به آیهٔ شریفه و سورهٔ زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

و فِی الْأَرضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ و فِی أَنْفُسِکُم أَ فَلا تُبصِرُنَ : و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه هایی است. پس چرا نمیبینید؟ (الذاریات/ آیات ۲۰و ۲۱)

ای نسخهٔ نامهٔ الهی، که تویی وی آینهٔ جمال شاهی، که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی نجم رازی

در داستان «سی مرغ و سیمرغ»، پرندگان برای دیدن سیمرغ، سفری مشقّت‌بار را آغاز کردند. در نهایت تنها سی مرغ از آنها توانستند با عبور از هفت وادی به مقصد برسند. در آنجا دریافتند که سیمرغ در واقع خود آن‌ها هستند؛ یعنی حقیقت الهی، در وجود خود آنها نهفته است. این مفهوم با آیات فوق و نیز ابیات نجم رازی هم‌خوانی دارد که به وجود نشانه‌های الهی در زمین و در «خود» انسان اشاره می‌کنند. در یک کلام؛ انسان با سیر در خویشتن و گذر از مراحل خودسازی، می‌تواند به حقیقت الهی دست یابد.

گنج حکمت: کلان تر و اولی تر

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گرده ای بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت. تا آخرالأمر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی تر. گرگ گفت:«پیش از آن که خدای - تعالی - این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیشتر مادرم بزاد.» روباه گفت:«راست می گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می داشتم و مادرت را اعانت می کردم»! اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت:«هر که مرا بیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان ترم و جهان از شما زیادت دیده ام و بار بیشتر کشیده ام»!

قلمرو زبانی: مصاحبت: هم نشینی، هم صحبت داشتن/ زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می بَرَند، سن و سال / گِرده: قرص نان؛ نوعی نان / مخاصمت: دشمن، خصومت/ هرکه به زاد بیشتر [است]: حذف فعل به قرینه معنایی / اولی تر [است]: حذف فعل به قرینه معنایی / شما را چراغ فرا راه داشتم: را حرف اضافه / اولی: شایسته؛ اولی تر: شایسته‌تر (با آنکه « اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده اند. / اعانت: یاری، یاری دادن/ مقالات: گفتارها، سخنان / کلان تر: دارای سن بیشتر

قلمرو ادبی: جناس: زاد «توشه»، زاد «سن و سال» / اشتر، گرگ و روباه: مراعات نظیر / لب آب: مجاز / بار بیشتر کشیدن: کنایه از باتجربه بودن / کنایه: جهان از شما زیاد دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام/ دیده‌ام،کشیده ام: سجع

قلمرو فکری: سه حیوان، یک شتر، یک گرگ و یک روباه، با هم سفر می کردند. غذای آن‌ها فقط یک قرص نان بود. بعد از مدتی که راه رفتند و خسته شدند، کنار آبی نشستند. میانشان بر سر همان نان دعوا شد. سرانجام قرار گذاشتند که هرکسی که شایسته‌تر است، آن نان را بخورد.

گرگ گفت: «من شایسته‌ترم، چون هفت روز پیش از آن‌که خداوند جهان را بیافریند، مادر م مرا به دنیا آورد.»

روباه گفت: «راست می گویی! من همان شب آنجا حاضر بودم و برای مادرت چراغ نگاه می‌داشتم و کمکش می کردم»

شتر وقتی این سخنان بی‌اساس گرگ و روباه را شنید، گردنش را دراز کرد، نان را برداشت و خورد. سپس گفت: «هرکس مرا ببیند، می‌فهمد که از شما بزرگترم و از شما بیشتر عمر کرده ام و با تجربه ترم.»